

باسلام و عرض ادب و احترام

ضمن تشکر از دانشجو معلمان گرامی شرکت کننده در مراحل قبلی مسابقه دانش و بینش، بدینوسیله مرحله چهارم با مبحث امام شناسی پیش روی شما قرار می گیرد.

چیستی امامت و دغدغه های اصلی

"امامت" در لغت؛ پیشوایی، زمامداری و رهبری همگانی است.

امامت در اصطلاح علم کلام عبارت است از: جانشینی از پیامبر اسلام در زمامداری و رهبری فراگیر امت در امور دینی، دنیوی، حفظ و حراست از دین، به گونه ای که پیروی از امام بر همه امت واجب است. دغدغه اصلی در امامت عبارت است از: "استمرار جامع و همه جانبه خط رسالت در جامعه بشری؛ حفظ و گسترش هدایت ها، تعالیم و ارزش های دینی، تربیت و مدیریت کلان اجتماع براساس آموزه ها، غایات مکتب سعادت بخش اسلام و تأمین اهداف و نیازهای دنیوی انسان ناظر به مصالح جاودان، کمال و سعادت ابدی".

تفاوت پیامبر با امام

"شأن نبی" آن است که راه را بر مردم آشکار کند؛ اما امام، مردم را راهبری می کند و به پیمودن راه و می دارد. براین اساس مقام امامت از نبوت بالاتر است و به همین دلیل، ابراهیم خلیل، مدت ها پس از آنکه به پیامبری رسید و پس از پیروزی در امتحان های متعدد، به مقام امامت نایل آمد (بقره ۲، آیه ۱۲۴).

برتری مقام امامت از مقام نبوت، به معنای آن نیست که شخص "امام"، از شخص "نبی" برتر و بالاتر است؛ زیرا بسیاری از پیامبران - از جمله پیامبر اسلام - علاوه بر مقام "نبوت"، دارای مقام "امامت" نیز بوده اند.

"امام" کسی است که در عصر خود، در نقطه اوج و قله هرم هستی قرار دارد. به همین جهت باطن امام، همانند باطن پیامبر، با نور "ولایت حق" روشن بوده و با عالم حقایق و معانی غیبی ارتباط دارد. امام، همانند پیامبر، واسطه فیض میان خلق و حق تعالی، عامل ارتباط خلق با حق و حافظ حریم وحی و شریعت است. اما پیامبر نیست؛ یعنی، مقام و شأن و مسئولیت نبوت و رسالت را به او نداده اند. براساس روایات، امامان دست آموز "الهام غیبی" اند. آنان صدای غیب را می شنوند، اما فرشته را نمی بینند؛ برخلاف پیامبر که سخن فرشته را می شنود و گاه خود ملک را می بیند، نه اینکه تنها صدا را بشنود. (اصول کافی، روایات شماره ۷۰۵، ۷۰۶ و ۴۳۵).

نسبت امامت با خاتمیت

نه تنها تعارضی با خاتمیت ندارد بلکه، از لوازم شریعت خاتم می باشد. برای روشن شدن مسأله باید ابتدا معنای خاتمیت، امامت و سپس شئون پیامبر و امام را مورد بررسی قرار داد:

ختم نبوت و شریعت در اسلام به این معناست که پس از پیامبر اسلام، دیگری به رسالت مبعوث نخواهد شد و شریعت دیگری جایگزین شریعت اسلام نمی شود.

قرآن مجید به صراحت پیامبر اسلام را آخرین پیامبر خوانده و فرموده است: **"مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ"** (احزاب ۳۳، آیه ۴۰). "محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، او فرستاده خدا و آخرین پیامبر است".

احادیث نبوی نیز بر همین معنا تأکید نموده و ختم نبوت را با آن حضرت به صراحت اعلام نموده است. از جمله، پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث منزلت خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: "تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی، جز آنکه پس از من پیامبر دیگری نخواهد آمد". (المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۷).

بنابراین خاتمیت مساوی با جاودانگی، نسخ ناشوندگی و بدیل ناپذیری آیین اسلام تا پایان حیات بشر بر روی کره زمین است. در نتیجه هیچ شریعت دیگری جز اسلام نزد پروردگار مورد قبول و پسندیده نیست.

امامت در اصطلاح علم کلام عبارت است از: "جانشینی پیامبر اسلام در زمامداری و رهبری فراگیر امت در امور دینی و دنیوی و حفظ و حراست از دین، انسان که پیروی از امام بر همه امت واجب باشد". به اجماع همه مسلمانان، پیامبر صلی الله علیه و آله دارای شئون مختلفی بوده اند، از جمله:

- دریافت و ابلاغ وحی؛ این همان شأن اساسی نبوت و به تعبیر دیگر گوهر پیامبری است. قرآن مجید بر چنین رسالتی نسبت به همه پیامبران و به ویژه پیامبر اسلام تأکید کرده است (بنگرید: آل عمران (۳)، آیه ۲۰؛ مائده (۵)، آیه ۹۲ و ۹۹).
- تبیین و تفسیر وحی؛ بیان معصومانه و توضیح آموزه های وحیانی برای امت و رفع هر گونه اختلاف در فهم و کشف و تفسیر دین از جمله وظایف پیامبر است. قرآن در این باره می فرماید: **"وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ"**؛ "و کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم تا

برای مردم آنچه را که به سوی ایشان نازل شده است بیان و تفسیر نمایی" (نحل ۱۶، آیه ۴۴). قرآن مجید تفسیر معصومانه پیامبر از دین را رافع هر گونه اختلاف و مرجع نهایی قلمداد کرده است (نحل ۱۶، آیه ۹۴).

- ولایت و زمامداری امت؛ از شئون پیامبر اسلام تأسیس دولت اسلامی، رهبری و مدیریت کلان اجتماع در چارچوب قوانین الهی بوده است. قرآن در موارد مختلف به ابعاد گوناگون این مسأله پرداخته و بر ولایت و رهبری آن حضرت و اطاعت و فرمانبرداری امت از آن حضرت در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تأکید کرده است (بنگريد: مائده، آیه ۴۹ و ۵۵؛ حشر (۵۹)، آیه ۷).

اکنون باید دید خاتمیت در کدام یک از شئون پیامبر جاری است و در کدام یک جاری نمی باشد. آن گاه می توان رابطه امامت و ختم نبوت را مورد سنجش قرار داد. مسلماً مراد از "ختم نبوت" ختم همه شئون پیامبر اسلام نیست، بلکه شأن نبوت ایشان است و گوهر نبوت همان دریافت و ابلاغ وحی است. بنابراین ختم نبوت منحصر به شأن نخست است و ربطی به دیگر شئون ندارد. از طرف دیگر، امامت استمرار نقش پیامبر در دو حوزه دیگر یعنی تبیین و تفسیر دین و حوزه مدیریت و رهبری امت اسلام است.

بنابراین:

اولاً: هیچ تعارضی بین ختم نبوت و امامت وجود ندارد.

ثانیاً: امامت لازمه ختم نبوت است. زیرا اگر چه با ارسال کامل ترین وحی تشریعی نیاز به تجدید بعثت و نبوت تشریعی برطرف شد و با قرار گرفتن مسئولیت دعوت و ارشاد و تبلیغ دینی بر دوش عالمان نیاز به نبوت تبلیغی نیز برطرف گردید (شهید مطهری، وحی و نبوت، ص ۴۴-۴۰). اما درست از همین رو نیاز به امام در امت ختمیه رخ می نماید. استاد مطهری در این باره می نویسد: "امام مرجعی است برای حل اختلافات، شاخصی است برای حل اختلافاتی که منشأ آن هم خود علما هستند". به عبارت دیگر قرار گرفتن عالمان در مسند تبلیغ، استنباط و تفسیر دین لاجرم در پی دارنده فهم ها، گرایش ها و تفسیرهای مختلف و متعارض از دین خواهد شد و بدون وجود مرجعی که از عصمت و حجیت در فهم و تبیین دین برخوردار باشد و رأی او فصل الخطاب همه آرای متعارض باشد، اختلاف از میان امت ها دامن بر نمی چیند. پس، تصحیح و باز پیرایی فهم دین، حفظ و انسجام جامعه دینی در گرو وجود امام معصوم، رهبری ها و هدایت های اوست. لذا، دوام و پایداری اسلام با امامت قرین است و از همین رو در نگاه قرآن امامت یکی از ارکان مهم دین و شرط کمال آن است.

چگونگی اثبات امامت علی (ع) در قرآن

آیات مختلفی از قرآن مجید در مورد ولایت و امامت امیرمؤمنان مورد استناد واقع شده است. برخی از این آیات عبارتند از: (۱) آیه تبلیغ و آیه اکمال که در رابطه با قضیه غدیر خم نازل شده اند. (۲) آیه ولایت. (۳) آیه اولی الامر. بالغ بر ده ها آیه در شأن اهل بیت نازل گردیده که به ضمیمه پاره ای مقدمات عقلی در رابطه با امامت آنان مورد استناد قرار می گیرد. بررسی همه این آیات، چگونگی استناد به آنها، نیز اشکالات مخالفان و پاسخ آنها از حوصله این نوشتار خارج است (مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۷۷-). از این رو به ناچار تعداد کمی از آیات را در پرسش های فرارو بررسی می کنیم. پیش از بررسی آیات یاد شده باید توجه داشت که فهم درست بسیاری از مطالب مطرح شده در قرآن بدون توجه به سیاق آیات، بستر تاریخی و شأن نزول آنها، پیوند محتوایی و تفسیرکننده آیات قرآن با یکدیگر، روایات تفسیرکننده، تحلیل ژرفکاوانه و موشکافانه عناصر و اجزاء داخلی آیات، به انضمام پاره ای از مقدمات قطعی و عقلی و به تعبیر دیگر بدون نظر داشت قرائن لفظی و غیرلفظی متصل و غیرمتصل امکان پذیر نیست.

آیه ولایت چیست؟ آیا این آیه در ولایت حضرت علی علیه السلام نازل شده است؟ نظر اهل سنت در این باره چیست؟
آیه ولایت به این شرح است: "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ" (مائده، آیه ۵۵)؛ "ولی و سرپرست شما تنها خداست و رسول او و کسانی که ایمان آورده، نماز را به پا می دارند و زکات می پردازند در حالی که در رکوعند" (معنای کلمه زکات اعم از زکات واجب و مستحب است و کاربرد آن در این آیه در مورد زکات مستحبی یعنی صدقه است).

بسیاری از محدثان و مفسران اهل سنت آورده اند که این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است. علامه امینی روایات مربوط به نزول این آیه درباره امیرمؤمنان را از حدود بیست کتاب اهل سنت با ذکر دقیق منبع نقل کرده است. از جمله ابواسحق ثعلبی در تفسیرش از ابوذر غفاری که خود شاهد ماجرا بوده است نقل می کند:

روزی با پیامبر در مسجد نماز می گذاردم که سائلی درخواست کمک کرد ولی کسی به او چیزی نداد. او دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! گواه باش که من در مسجد پیامبر تو تقاضای کمک کردم ولی کسی چیزی به من نداد. علی علیه السلام مشغول نماز و در حال رکوع بود. او در این حال به انگشت کوچک دست راستش که در آن انگشتی بود اشاره کرد، سائل نزد او آمد و در برابر دیدگان پیامبر انگشت را از انگشت او گرفت. آن گاه پیامبر رو

به آسمان نمود و فرمود: بار خدایا! برادرم موسی از تو درخواست نمود که سینه ام را گشاده دارم... و برادرم هارون را وزیر و پشتیبان و شریک در امر من قرار ده، تو او را فرمودی: من به زودی تو را به وسیله برادرت نیرومند می سازم و شما را پیروزی می دهم. خداوند! من محمد پیامبر و برگزیده توام، به من شرح صدر ده و کار را بر من آسان کن و علی را برای من وزیری از اهل بیتم قرار ده و به وسیله او مرا پشتیبانی نما. هنوز دعای پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل از جانب خدا فرود آمد و گفت ای محمد! بخوان: **"إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ"** (مائده، آیه ۵۵).

بنابراین نزول این آیه در مورد امیرمؤمنان جای تردید نیست. برخی برآنند که روایات متضافر(متضافر؛ خبری را گویند که نقل کننده آن متعدد باشد ولی به حد تواتر نرسد) بلکه متواتر از طریق شیعه و سنی در این باره نقل شده است (پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۰۴).
"تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی؛ جان ها به فدای تو ای بهترین رکوع کنندگان. از پس آن خداوند بهترین ولایت را در حق تو نازل کرد و آن را در ناموس استوار خویش بیان نمود".

دلالت بر امامت

۱. از نظر ادبیات عرب کلمه "انما" مفید حصر است، یعنی دلالت بر وجود چیزی به نحو انحصاری دارد.
۲. ولایت در آیه به معنای زمامداری، سرپرستی و جواز تصرف در امور است.
۳. مراد از "الَّذِينَ آمَنُوا..." چنان که گذشت حضرت علی علیه السلام می باشد.

نتیجه:

مراد آیه این است که تنها کسی که بر مسلمانان ولایت، پیشوایی، حق سرپرستی و تصرف در امور آنان را دارد، خداست و در طول ولایت او پیامبر و سپس امام علی علیه السلام. بنابراین آیه یاد شده با اثبات حصر ولایت برای خدا، پیامبر و امام هرگونه ولایتی در عرض آنها را مردود و نامشروع معرفی می کند. لذا، بدین وسیله امامت و ولایت بلافصل امیرمؤمنان علیه السلام پس از پیامبر از نظر قرآن روشن و مبرهن می شود.

دیدگاه اهل سنت:

غالب اهل سنت برآنند که آیه شریفه ربطی به مسأله امامت ندارد. عمده ترین اشکالات آنها از قرار زیر است:
اشکال اول: کلمه "ولی" در آیه به معنای یاور و دوستدار است، نه به معنای سرپرست، زمامدار و یا کسی که اولویت و حق تصرف در امور را دارد.
نقد ۱: بسیاری از ارباب لغت عهده داری و سرپرستی را معنای کلمه ولی دانسته اند از جمله:
راغب اصفهانی می نویسد: "وَلَايَة؛ یعنی یاری کردن و ولایت یعنی زمامداری و سرپرستی امور، و گفته شده است که ولایت و ولایت مانند دلالت و دلالت است و حقیقت آن سرپرستی است ولی و مولا نیز در همین معنا به کار می رود" (الراغب الاصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۰).
ابن اثیر می نویسد: "ولی؛ یعنی یاور و هر کس امری را بر عهده گیرد مولا و ولی آن است".
سپس می گوید: "و از همین قبیل است حدیث "من كنت مولا فاعلی مولا" و سخن عمر که به علی علیه السلام گفت تو مولای هر مؤمنی شدی؛ یعنی ولی مؤمنان گشتی" (ابوالحسن علی بن عبدالواحد، ابن اثیر، النهایة فی غریب الحديث و الاثر، ج ۵، ص ۲۲۷).
صاحب صحاح اللغة می نویسد: "هر کس سرپرستی امور کسی را به عهده گیرد، ولی او است" (اسماعیل بن حماد، الجوهري، الصحاح فی اللغة، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، ج ۶، ص ۲۵۲۸).
در مقایس اللغة آورده است: "هر کس زمام امر دیگری را به عهده گیرد، ولی او است" (معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱).
نقد ۲: قرائنی وجود دارد که براساس آنها نمی توان کلمه "ولی" در این آیه را به یاور و یا دوستدار معنی کرد. یکی از این قرائن حصر در آیه "انما" است که ولایت را منحصر از آن خدا و رسول و حضرت علی علیه السلام دانسته است در حالی که اگر ولایت به معنای یآوری و دوستی بود نه تنها انحصار معنا نداشت بلکه معارض با آیاتی می شد که مؤمنان را پشتیبان و یار و یاور یکدیگر قلمداد می کند.

اشکال دوم: اگر مراد آیه پس از خدا و پیامبر حضرت علی علیه السلام می باشد، چرا به صورت جمع آمده است؟

پاسخ ۱: این گونه استعمالات هم در زبان عربی به طور عام شایع است و هم نمونه های مختلفی در قرآن مجید دارد. به عنوان مثال قرآن می فرماید: **"يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ"** (منافقون ۶۳، آیه ۸). می گویند: اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آن که عزتمندتر است آن زبون تر را از آنجا بیرون خواهد کرد ولی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی دانند."

در حالی که مفسران اتفاق نظر دارند که گوینده این سخن تنها یک نفر یعنی عبدالله بن ابی رئیس منافقان بوده است و "يقولون" به او اشاره دارد (علامه امینی در الغدير، ج ۳، ص ۱۶۷-۱۶۳).

پاسخ ۲: در آیه ولایت عبارت "الَّذِينَ آمَنُوا" جمع است و در معنای مفرد به کار نرفته، بلکه مصداق خارجی آن در زمان نزول آیه منحصر به حضرت علی علیه السلام است. مفسران شیعه و سنی سه احتمال را درباره راز این گونه سخن گفتن در آیه یاد شده مطرح ساخته اند که عبارت است از:

۱. ترغیب دیگران به کسب این گونه فضایل (جار الله محمودبن عمر زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض القرآن، ج ۱، ص ۶۴۹).

۲. تنظیم و احترام نسبت به امیرمؤمنان، (فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴-۳، ص ۳۲۶).

۳. بازداری از افروختن حس حسادت و کینه نسبت به آن حضرت (سید ابوالحسن شرف الدین موسوی، المراجعات، مراجعه ۴۲، ص ۱۶۴).

در این باره به سخن زمخشری از مفسران برجسته اهل سنت بسنده می کنیم:

این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است و سرّ اینکه لفظ جمع در آیه آمده "الَّذِينَ آمَنُوا" (با اینکه در مورد یک فرد بیشتر نیست) آن است که مردم را به چنین فعلی ترغیب کند و بیان فرماید که بر مؤمنان لازم است این گونه فضیلت ها را کسب کنند و بر خیر و احسان و دستگیری از فقرا بکوشند. به طوری که حتی به اندازه یک نماز، آن را به تأخیر نیندازند (امامت پژوهی، ص ۲۸۹-۲۹۱).

شیعه می گوید: آیه "أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ" (نساء ۴، آیه ۵۹) دلیل بر ولایت بلا فصل حضرت علی علیه السلام است.

چگونگی دلالت این آیه

یکی از مستندات قرآنی شیعه در باب ولایت امیرمؤمنان آیه یاد شده است که از آن به آیه "اولی الامر" یاد می شود.

کشف دلالت آیه بر ولایت امیرمؤمنان در گرو درک این نکته است که منظور از اولی الامر در آیه شریفه چه کسی یا کسانی می باشد؟ برای دریافت این مسأله باید دید که:

۱. آیا آیه فوق معیار و ضابطه ای برای اولی الامر به دست می دهد یا نه؟

۲. اگر آیه دربردارنده ملاک و معیار مشخصی است آن معیار بر چه کسی یا کسانی قابل انطباق است.

در پاسخ به سوال یک می توان گفت: در نگاه ابتدایی بویژه برای کسانی که با منطق و متدلوژی فهم قرآن آشنا نیستند گمان می رود که آیه یاد شده هیچ ضابطه و معیار خاصی در مورد ویژگی ها و اوصاف اولی الامر تعیین نکرده است؛ اما ژرفکاوی و تحلیل دقیق و فنی قرآن مجید نتیجه ای جز این دارد. پیوند اجزاء و مفاهیم آیه فوق و پرتوافشانی آنها در یکدیگر نشانگر وجود برجسته ترین سنج و ملاک یعنی عصمت اولی الامر است. که برتر از آن ملاک و معیاری متصور نیست.

چگونگی اثبات عصمت اولی الامر از این آیه:

در این باره باید توجه داشت امر به اطاعت از اولی الامر در آیه شریفه همچون اطاعت از خدا و پیامبر مطلق ذکر شده و هیچ قید و شرطی ندارد. از طرف دیگر اطلاق اطاعت از اولی الامر تنها در صورتی ممکن است که اولی الامر معصوم از هر گناه و انحرافی باشد. توضیح اینکه: اگر اولی الامر دچار خطا و انحراف شود و جامعه را در جهتی مغایر با آموزه های دینی رهبری کند این سؤال رخ می دهد که در این صورت پیروی از او چه حکمی دارد؟ در اینجا دو حالت بیشتر متصور نیست و هر دو آسیب مند است:

الف. فرض نخست این است که به لحاظ اطلاق وجوب اطاعت، فرمانبری از او واجب و لازم است. اگر این فرض را بپذیریم چند اشکال پدید می آید:

اولاً، خلاف شعار اساسی و راهبردی اسلام است که: "لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ" (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵، ح ۴، ص ۴۱).

ثانیا، موجب اجتماع امر و نهی در متعلق واحد می شود؛ زیرا از طرفی به حکم کلی شرع مبنی بر لزوم خودداری از معصیت باید از آن اجتناب کرد و به حکم لزوم اطاعت از اولی الامر باید به آن عمل کرد (فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴).

ثالثاً، موجب پیدایش تناقض در صدر و ذیل آیه می شود؛ زیرا صدر آیه که امر مطلق به اطاعت از خدا می کند مستلزم خودداری از ارتکاب آن عمل حرام است و ذیل آیه که امر مطلق به اطاعت از اولی الامر می کند دلیل بر لزوم انجام آن است؛ بنابراین آیه شریفه گرفتار تناقض می شود، در حالی که تناقض در کلام الهی محال است.

مسأله اصلی اینجاست که؛ اولاً، این آیه مطلق است و هیچ قیدی ندارد. ثانياً، قرآن در هیچ جای دیگر قیدی برای آن نیاورده است. بنابراین اگر ما باشیم و قرآن، اطاعت از اولی الامر مطلق است. در حالی که خداوند در مواردی که اهمیت آن بسیار کمتر از فرمانبرداری از اولی الامر است بی درنگ قید آورده است.

به عنوان مثال پیرامون رفتار با پدر و مادر می فرماید: "انسان را سفارش کردیم که با پدر و مادر خود نیکی کند، اما اگر آنان بکوشند که تو چیزی را که بدان آگاهی نداری شریک من گردانی، از ایشان پیروی مکن" (عنکبوت ۲۹، آیه ۸).

از آنچه گذشت روشن می شود که قرآن در جستجوی گشودن راهی دیگر فرا روی جامعه است و آن مسأله ولایت بخشیدن به پیشوای معصوم و خطاناپذیر است. به عبارت دیگر قرآن مسأله را به صورت بنیادی حل می کند و ریشه اشکال را می خشکاند.

مؤید این مطلب آن است که آیه شریفه اطاعت از پیامبر و اولی الامر را با یکدیگر جمع کرده و با یک فرمان اطاعت هر دو را با هم ذکر نموده است. این وحدت حکم موجب تخصیص ناپذیری آیه می شود و مستلزم آن است که چند و چون اطاعت از هر دو یکسان و همطراز باشد و همانطور که با مسلم انگاشتن عصمت پیامبر فرمانبرداری از او را قید و محدودیتی نیست، اولی الامر نیز در این باره همپا و همتای اوست و تنها تفاوتشان در این است که پیامبر آورنده خطاناپذیر شریعت است و امام پوینده خطاناپذیر راه او (علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۱۲-۴۱۶).

بنابراین آیه شریفه تنها با عصمت اولی الامر سازگار است و غیر آن را برنمی تابد. این مسأله مورد قبول برخی از مفسران برجسته اهل سنت، چون فخر رازی نیز قرار گرفته است (فخررازی، التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۴۴). برخی آن را از مسائل مورد اتفاق شیعه و سنی دانسته اند. (امامت پژوهی، ص ۲۵۷)

در پاسخ به سوال دو، مصداق شناسی اولی الامر مورد توجه است:

از نظر شیعه مصداق اولی الامر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و پس از آن حضرت دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام می باشند. دلیل این مدعا آن است که:

اولاً، آیه اطاعت دلالت بر عصمت اولی الامر دارد.

ثانیاً، بعد از پیامبر تنها مصداق ثابت شده معصومان اهل بیت علیهم السلام هستند که هم آیاتی از قرآن مانند آیه تطهیر بر عصمت ایشان دلالت دارد و هم روایات متعددی در عصمت آنان وارد شده است. سرسلسله و اولین پیشوا از میان آنان، براساس جمیع ادله حضرت علی علیه السلام بوده است. ثالثاً، کسی غیر از اهل بیت علیهم السلام نه ادعای عصمت دارد و نه دلیلی بر عصمتش موجود است. بنابراین با انحصار عصمت در اهل بیت، آنان مصداق بدیل ناپذیر اولی الامرند. لاجرم آیه اطاعت بر ولایت و لزوم پیروی کامل و همه جانبه از امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام دلالت می کند. نیز با توجه به اینکه اولین آنان حضرت علی علیه السلام است؛ آیه شریفه به طور ضمنی بر امامت و ولایت بلافصل آن حضرت پس از پیامبر دلالت دارد. رابعاً، روایات وارد شده در تفسیر این آیه بر انطباق آن بر حضرت علی علیه السلام دلالت صریح و روشن دارند.

دیدگاه اهل سنت در رابطه با آیه اولی الامر

اهل سنت در تفسیر آیه یاد شده گرفتار تشتت و اختلاف آراء گسترده ای شده اند. برخی از آنان اصل دلالت آیه بر ولایت معصوم را پذیرفته اند اما در مصداق شناسی مسأله آراء پراکنده و جمع ناپذیری دارند که به شرح زیر است: (امامت پژوهی، ص ۲۵۸)

۱. اولی الامر یعنی خلفای راشدین،
۲. صحابه پیامبر،
۳. فرماندهان لشکر،
۴. علمای اسلام و دانشمندان،
۵. حکام و سلاطین،
۶. مجمع اهل حل و عقد یعنی حُکّام، فرماندهان لشکر و افراد مورد وثوق امت اسلامی،
۷. اجماع علمای امت اسلامی در مورد یک مسأله.

ارزیابی:

۱. دیدگاه نخست به هیچ وجه درست به نظر نمی رسد. زیرا نه تنها دلیلی بر عصمت خلفای راشدین جز در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام وجود ندارد، خود آنان نیز ادعای عصمت نداشته اند. رفتار سیاسی، اجتماعی و اشتباهات بسیاری که از آنان سر زده است که بهترین گواه تاریخی بر عدم عصمتشان می باشد. بنابراین هیچ دلیل و یا مؤیدی بر انطباق آیه بر آنان وجود ندارد، بلکه قرائن موجود گواه بر نفی چنین انطباقی است.

۲. دلالت آیه بر عصمت صحابه پیامبر نیز کاملاً مردود است زیرا:

اولاً، در میان صحابه جز برای اهل بیت دلیلی بر عصمت دیگری وجود ندارد.

ثانیاً، در عین وجود شخصیت های برجسته و ارزشمندی چون سلمان، ابوذر، مقداد و... در میان صحابه کسان دیگری چون بنی امیه نیز وجود داشته اند که به شهادت قرآن و سنت و تاریخ کمترین بهره ای از اسلام واقعی نداشته و حتی پس از پذیرش ظاهری اسلام ضربه های بزرگی بر پیکر دین وارد ساخته اند. از این گروهند چهره هایی از بنی امیه مانند ابوسفیان، معاویه، حکم بن ابی العاص، تبعیدی پیامبر که عثمان در دوران حکومتش او را به مدینه باز گرداند.

۳. نظریه سوم نیز با مدلول قرآن فاصله بسیاری دارد، زیرا در میان فرماندهان لشکر در دوران خلفای راشدین به کسانی چون خالد بن ولید بر می خوریم که مالک بن نویره مسلمان را در عین امان دادن به قتل رساند و بلافاصله با همسر او زنا کرد.
- بنابراین چگونه می توان آیه ای با چنان مضمون بلند و رفیعی را بر کسانی اینچنین تطبیق کرد!
۴. نظریه چهارم نیز درست نیست زیرا، هیچ دلیلی بر عصمت عالمان دینی وجود ندارد و اصل بر خطاپذیری عالمان است. تشتت آرای عالمان دلیل روشن این مدعاست.
۵. دیدگاه پنجم نیز با مراجعه به تاریخ و بی لیاقتی بسیاری از کسانی که بر اریکه قدرت تکیه زده اند آشکار و مبرهن است.
۶. جمع اهل حل و عقد نیز چیزی افزون بر موارد یاد شده پیشین نیست و با جمع محدودی از عناصر خطاپذیر عصمت از خطا پدید نمی آید.
۷. هفتمین گمانه نیز مردود است، چرا که صرف اتفاق و کثرت عددی عصمت و مصونیت از خطا نمی آورد، اگر چه میزان احتمال خطا را کاهش می دهد.

نتیجه این که:

۱. مصداق شناسی معصومان نیاز به دلایل متقن و روشن دارد و آنچه گفته شد نمی تواند مصداق قابل قبولی برای مفاد آیه اولی الامر باشد.
۲. روایات متعدد بر انطباق آیه بر حضرت امام علی علیه السلام و نیز ادله قاطع بر عصمت امامان اهل بیت علیهم السلام وجود دارد. با وجود این ادله جایی برای چنین گمانه های پراکنده و بی حاصل وجود ندارد.
۳. قرآن مجید در جاهای دیگر از جمله در آیه تطهیر به صراحت عصمت اهل بیت را بیان کرده است. (امام شناسی، ج ۳، ص ۱۴۱ - ۲۲۴)

آیه ابلاغ

چگونگی اثبات آیه "ابلاغ" و ارتباط آن با امامت حضرت علی علیه السلام آیه یاد شده عبارت است از: "يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ". (مائده، ۵، آیه ۶۷)

ارتباط آیه فوق با ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام قطعی و مسلم است. این مسأله با توجه به دو نکته روشن می شود:

۱. بررسی شأن نزول آیه، بسیاری از آثار روایی، تفسیری و تاریخی از عالمان شیعه و سنی از طرق متعدد آورده اند که آیه فوق در شأن امام علی و در جریان غدیر خم نازل شده است. از جمله صاحبان پیامبر راویان زیادی چون: ابوسعید خدری، زید ارقم، جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، براء بن عازب، حذیفه، ابوهریره، ابن مسعود و عامر بن لیلی بر این مطلب گواهی داده اند.
- از عالمان پسین نیز کسانی چون حناظ ابونعیم اصفهانی، ابوالحسن واحدی نیشابوری، ابن عساکر شافعی، فخر رازی، ابواسحق حموی، ابن صباغ مالکی، جلال الدین سیوطی، قاضی شوکانی، شهاب الدین آلوسی شافعی، شیخ سلیمان قندوزی حنفی، محمد عبده مصری، حافظ ابن مردویه، و جمع کثیری از دیگر عالمان به نقل و بررسی این مسأله در تفاسیر و دیگر آثار خود پرداخته اند. (مکارم، پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۸۲-۱۸۱).
- بنابراین در ارتباط آیه شریفه با حادثه غدیر و اعلام ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام جای هیچ گونه تردید نیست.
۲. بررسی و ارزیابی مفاد آیه.

فارغ از ادله مربوط به رابطه آیه شریفه با حادثه غدیر و آنچه در این حادثه رخ داده است؛ نیم نگاهی به مضمون آیه نکات زیر را نشان می دهد:

- ۱-۲ آنچه دستور ابلاغ آن داده شده مسأله ای بسیار اساسی و همسان رسالت پیامبر است و ترک آن مساوی با عدم انجام رسالت "و ان لم تفعل فما بلغت رسالته". بنابراین مسأله مورد ابلاغ چیزی از مسایل جزئی و احکام فرعی نبوده است، بلکه چیزی است که: اولاً، تا آن لحظه چنان که باید برای عموم مردم روشن نشده است.
- ثانیاً، قوام رسالت به آن متکی است و بدون آن کیان رسالت بر باد است و این نیست مگر تعیین راهبردی که بتواند بقاء و استمرار خط رسالت را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تضمین کند.

۲-۲. لحن آیه نشان می دهد مسأله مورد نظر به گونه ای بوده که برخی در برابر آن سرسختی و موضعگیری شدیدی داشته اند تا آنجا که در پی توطئه خطرآفرینی برای پیامبر و آیین او بوده اند. از این رو خداوند به پیامبر اطمینان می دهد که او را مورد حمایت جدی قرار خواهد داد و شر مخالفان و توطئه گران را از او دور خواهد داشت. "وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ" (مائده، ۵، آیه ۶۷) این فراز نیز نشان می دهد که مسأله مورد نظر هیچ ربطی به احکام فرعی مانند: نماز و روزه و حج و... نداشته است. به ویژه آنکه این آیه از آخرین آیات نازل شده بر پیامبر است و در زمانی نازل شد که همه احکام و ارکان اسلامی تعیین و ابلاغ شده بود. از طرف دیگر واقعیات تاریخی و حوادث پسین به خوبی نشان می دهد که همه مخالفت ها و سرسختی ها بر سر یک مسأله بیش نبوده است، یعنی عدم پذیرش ولایت و امامت در خاندان پیامبر و به ویژه امیرمؤمنان.

۳-۲ در آخرین فراز آیه آمده است: **"إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ"** (مائده ۵، آیه ۶۷) این فراز نیز دلالت دارد که جبهه گیری در برابر مسأله مورد نظر متضمن گونه ای از کفر و بی دینی است و به نوبه خود نشانگر آن است که مسأله مورد ابلاغ و پذیرش آن یکی از ارکان دین است و دین منهای آن تمایز قاطع و کاملی از بی ایمانی ندارد. در نتیجه هیچ مفسری نتوانسته است غیر از مسأله امامت و رهبری عصمت مدار امام علی علیه السلام تفسیری متناسب با تأکیدات مهم این آیه ارائه کند.

بنابراین نظر داشت مطالب فوق به اضافه بررسی جایگاه امامت در قرآن و حدیث، واقعه غدیر و نزول آیه اکمال و رخدادهای پس از آن راه را بر هرگونه تفسیر و تأویلی غیر از انطباق آیه شریفه با ولایت امیرمؤمنان مسدود خواهد کرد.

امامت در سنت نبوی و روایات

چگونگی پرداختن به مسأله امامت و ولایت حضرت علی در سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام از مسائل بسیار مهم است و تحقیقاتی دراز آهنگ می طلبد. در این جا به اختصار چند نکته اشاره می شود:

یک. برخورد پیامبر با حضرت علی علیه السلام در بسیاری موارد به گونه ای ویژه بود و با نحوه برخورد آن حضرت با دیگران تفاوت معنی داری را نشان داده است. از جمله اینکه:

- ۱-۱ به طور معمول در جنگ ها با وجود حضرت علی علیه السلام فرماندهی جنگ را به او سپرده و به دیگران نمی داد.
 - ۱-۲ به هنگام خروج از مدینه برای جنگ تبوک حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه باقی گذاشت.
 - ۱-۳ در ابلاغ سوره براءت به مشرکان ابوبکر را از نیمه راه برگرداند و این رسالت را بر دوش علی علیه السلام نهاد.
 - ۱-۴ در آخرین روزهای عمر خود با تأکید فراوان همه را امر نمود که در سپاه اسامه شرکت کنند و از شهر خارج شوند و سرپیچی کنندگان را مورد لعن و نفرین قرار داد. اما در میان همه علی علیه السلام را از این فرمان مستثنی کرد تا زمینه انتقال قدرت به او بدون مشاجره و درگیری فراهم آید.
 - ۱-۵ در جریان مباحله علی علیه السلام را به عنوان نفس خویش برگزید و همراه خود برد.
 - ۱-۶ در میان همه مسلمانان تنها با علی علیه السلام عقد اخوت بست.
 - ۱-۷ در هر جای و هرگاه بلندترین سخنان را در ستایش و بیان فضایل منحصر به فرد امیرمؤمنان علیه السلام بر زبان می آورد و لحظه ای در معرفی چهره برتر و درخشان او دم فرو نمی بست.
- نمونه هایی از این دست فراوان است و همه نشانگر جایگاه بلند و منزلت بی بدیل علی بن ابی طالب علیه السلام در نظر پیامبر و شایستگی او برای بلندترین مناصب و مسئولیت ها در راستای حفظ دین، رهبری دینی و سیاسی امت و مدیریت جامعه اسلامی است.
- دو. پیامبر در موارد مختلف اساس خلافت و امامت را امری الهی و وابسته به تعیین پروردگار خوانده اند از جمله:

- ۲-۱ حدیث رد درخواست خلافت؛ در سیره ابن هشام آمده است زمانی که پیامبر در مکه بودند و وضع سخت و دشوار بود رئیس یکی از قبایل به آن حضرت گفت من و قومم حاضریم به تو ایمان آوریم به شرط اینکه قول دهی پس از خود یکی از ما را به جانشینی برگزینی. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: اینکه چه کسی پس از من جانشین باشد در اختیار من نیست. بلکه در اختیار خداست. (شهید مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۰۲ و ۱۰۴)
- ۲-۲ پس از واقعه غدیر خم برخی از مخالفان از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کردند که از جانب خود علی را ولی مؤمنان خوانده و بر دیگران سروری و برتری داده است یا از جانب خدا؟ پیامبر در پاسخ به این پرسش می فرمود: "سوگند به آنکه جز او خدایی نیست این مطلب از سوی خداست". (الغدیر، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۳۹)

سه. پیامبر از نخستین مراحل دعوت و اعلان رسالت خویش به جانشینی حضرت علی علیه السلام تصریح کرده اند. از جمله در نخستین جلسه ای که به امر خدا خویشان را گرد آورده و رسالت خود را به آنان ابلاغ نمود رو به آنان کرد و فرمود: "این جوان (علی) برادر و وصی و جانشین من در مقابل شما است. پس به سخنان او گوش دهید و از او پیروی کنید". **"ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فاسمعوا له و اطیعوا"**. (تاریخ طبری، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳)

با توجه به مطالب پیشین روشن می شود که اعلام خلافت امیرمؤمنان از نخستین مرحله اعلان رسالت امری الهی و آسمانی بوده است.

چهار. احادیث معتبر رسیده از پیامبر در خصوص ولایت و جانشینی امیرمؤمنان بسیار زیاد و در کمال وضوح و صراحت، در موارد مختلف و به شیوه های گوناگون بر این مسأله تأکید کرده است.

- ۴-۱ حدیث منزلت؛ بنابر نقل متواتر از شیعه و سنی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام فرمود: **"انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی"** (شهید مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۰۰ و ۱۰۱)؛ "تو (علی) نسبت به من همانند هارون به موسی هستی جز آنکه پس از من دیگر پیامبری نیست". یعنی غیر از نبوت هر نسبتی را که هارون به موسی داشت تو نیز نسبت به من داری و همان گونه که هارون جانشین موسی و یار و پشتیبان او بود تو نیز چنین هستی.

۴-۲ حدیث لیلہ الانذار؛ این حدیث همان است که در رقم سه پیرامون خلافت امام علی علیه السلام در نخستین جلسه اعلان رسالت بیان شد.

۳-۴ حدیث پیشوایی (امر المؤمنین)؛ این حدیث در ذیل قضیه غدیر آمده است که پیامبر به اصحاب خود فرمود: "سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ" (شهادت مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۰۰ و ۱۰۱) "به علی به عنوان پیشوا و زمامدار مسلمانان سلام بدهید".

۴-۴ حدیث خلافت؛ از جمله سخنان پیامبر خطاب به حضرت علی این است که: "انْتَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي"؛ "خلیفه پس از من تو هستی". (همان، ص ۱۰۲)

۴-۵ و ۶. حدیث ثقلین و حدیث غدیر؛ حدیث ثقلین و غدیر از شهرت و امتیازات ویژه ای برخوردارند. لاجرم آن دو را جداگانه در پرسش های پسین مورد بررسی قرار خواهیم داد.

حدیث به تعبیر دیگر احادیث ثقلین از روایات متواتر و مورد اتفاق شیعه و سنی است. (براهین اصول المعارف الالهیه و العقائد الحقه للامامیه، نگاشته ابوطالب تجلیل، ص ۳۳۴-۳۳۹) سند از منابع اهل سنت این روایت بیانگر استراتژی جاودان و پایدار یعنی راهبرد پیروی از قرآن و اهل بیت است. تأکیدات پیامبر صلی الله علیه و آله و نحوه سخن گفتن در این باره کمترین تردیدی بر کسی باقی نمی گذارد. با توجه به نقل گسترده این حدیث در منابع اهل سنت، به ذکر آن از همان منابع بسنده می کنیم.

در صحیح مسلم آمده است پیامبر فرمود: ای مردم همانا من بشری هستم که نزدیک است پیک الهی مرا رسد و دعوت حق را اجابت کنم، پس در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: "اول آنها کتاب خدا و دیگری اهل بیتم".

در مسند احمد حنبل آمده است: "همانا من در میان شما دو جانشین قرار می دهم که یکی عظیم تر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمان کشیده شده ما بین آسمان و زمین و عترت خود یعنی اهل بیتم. این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند".

در صحیح ترمذی از پیامبر نقل شده است: "ای مردم در میان شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن عبارت است از: کتاب خدا و عترتم".

از این سخن پیامبر چنین نتیجه می گیریم:

۱. گرانبها بودن اهل بیت

ابن حجر مکی می نویسد: "رسول خدا قرآن و عترت را ثَقَلِین نامید."

ثَقْلٌ هر چیز گرانبها و پر ارج را گویند و کتاب و عترت این گونه اند زیرا هر یک از آن دو گنجینه علوم لدنی و اسرار و حکمت های الهی اند. از این رو پیامبر به آن دو فراخوانده و سفارش نموده است. (ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۹۰)

۲. عصمت و حجیت اهل بیت

قرار دادن قرآن و اهل بیت در کنار یکدیگر و تأکید بر لزوم پیروی و انفکاک ناپذیری آن دو آشکارا بر عصمت اهل بیت دلالت دارد؛ چرا که قرآن کتاب معصوم خداست و ابتلا به هر گناه و آلودگی انفکاک و جدایی از قرآن می باشد و هماهنگی و انطباق کامل با کتاب معصوم الهی مساوی با عصمت است.

استاد توفیق ابو اعلم نویسنده و دانشمند مصری می نویسد: "پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را به کتاب عزیز خداوند مقرون ساخته است. کتابی که هرگز در او باطل نفوذ نخواهد کرد و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد. واضح است که صدور هر نوع مخالفت با احکام دین افتراق و جدایی از قرآن محسوب می گردد، در حالی که پیامبر خبر از عدم جدایی این دو داده است. از همین رو حدیث دلالتی آشکار بر عصمت اهل بیت دارد و پیامبر که این حدیث را در مواضع بسیاری ذکر کرده در پی این هدف است که امت خود را صیانت کرده و آنان را سفارش به استقامت بر تمسک به این دو نموده تا در امور مختلف اعم از اعتقادات و فروع به ضلالت و گمراهی گرفتار نشوند". (مکارم شیرازی، فاطمه الزهرا، ص ۷۵)

آیه الله مکارم شیرازی نیز بر آن است که: "اهل بیت معصومند زیرا جدایی ناپذیری بودن آنها از قرآن از یک سو و لزوم پیروی بی قید و شرط از آنان از سوی دیگر، دلیل روشنی بر معصوم بودن آنها از خطا و اشتباه و گناه است. چرا که اگر آنها گناه یا خطایی داشتند از قرآن جدا می شدند و پیروی از آنان مسلمانان را از ضلالت و گمراهی بیمه نمی کرد و اینکه می فرماید با پیروی از آنان در برابر گمراهی ها مصونیت دارید دلیل روشنی بر عصمت آنهاست". (مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۷۵ و ۷۶)

۳. پایندگی تا قیامت

جدایی ناپذیری تا حوض کوثر نشانگر این است که پیامبر در صدد تعیین یک استراتژی جاودانه و دائمی برای امت بوده و نشانگر آن است که همواره هادیان و پیشوایانی از اهل بیت در میان وجود دارند.

ابن حجر آورده است: "این حدیث نشانگر وجود کسانی از اهل بیت همراه قرآن است که همچون قرآن شایستگی تمسک و پیروی تا قیامت را دارا باشند". (الصواعق المحرقة، ص ۱۴۹)

آیه الله مکارم شیرازی نیز می نویسد: "این به خوبی نشان می دهد که در تمام طول تاریخ اسلام فردی از اهل بیت وجود دارد و همان گونه که قرآن همیشه چراغ هدایت است آنها نیز همیشه چراغ هدایتند. پس باید کاوش کنیم و در هر عصر و زمان آنها را پیدا کنیم". (مکارم شیرازی، همان)

۴. لزوم پیروی از هر دو

اینکه پیامبر فرمود تا به آن دو چنگ زنید گمراه نخواهید شد و برخی از دیگر تعبیر آن حضرت لزوم پیروی از هر دو را نمایان ساخته و هر حرکت و شعاری که به گسست آن دو انجامد را انحرافی و ضلالتبار معرفی می کند.

علامه مناوی می گوید: "در این حدیث اشاره بلکه تصریح به این است که قرآن و عترت دو قلویی را می مانند که رسول خدا آن دو را پس از خود معرفی فرموده و از امت خواسته است که به خوبی با آن دو برخورد نموده و آنها را بر خود مقدم دارند و در دین خود به آنها چنگ زنند". (فیض الغدیر، ج ۲، ص ۱۷۴)

نکات دیگری نیز از حدیث ثقلین قابل استفاده است که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می شود (علی اصغر رضوانی، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، ص ۹۵-۱۱۸) آنچه اهمیت ویژه دارد این است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای همیشه امت را به پیروی از قرآن و عترت دانسته اند. نیز پیامبر اهل بیت را همچون کتاب الهی، معصوم و مصون از هر کژی و ناراستی دانسته و بر آن شده اند که همیشه هادیانی از اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن برای راهنمایی امت وجود دارند.

۵. کیستی اهل بیت ع.

پیامبر در مواقع مختلف اهل بیت و امامان ایشان را معرفی کرده اند عمر خطاب از پیامبر پرسید: آیا باید به همه اهل بیت تمسک کنیم؟ پیامبر فرمود: "خیر، بلکه به اوصیای اهل بیت، اول آنها برادر و وزیر و وارث و خلیفه ام در میان امت و آن کسی که ولی هر مؤمنی است (امام علی علیه السلام)، پس از او فرزندان حسن و بعد از او فرزندان حسین است، آنگاه نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری". (فراند السمطین، ج ۱، ص ۳۱۷)

بنابراین حدیث فوق به خوبی ولایت و لزوم تبعیت از اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امیرمؤمنان علیه السلام را اثبات و آنان را برای همیشه بزرگترین مرجع دینی در کنار قرآن و همسنگ و همسوی و همراه آن معرفی می کند.

حدیث ثقلین به دو شکل نقل شده است

۱. روایاتی که در آن "کتاب الله و سنتی" آمده غالباً بدون سند ذکر شده و یا در سند آن ها شخصیت هایی چون اسماعیل بن ابی اویس، صالح بن موسی طلحی، سیف بن عمر تمیمی قرار دارند که غالب علمای رجال اهل سنت آنان را تضعیف کرده اند. از طرف دیگر "کتاب الله و عترتی" به تواتر نقل شده ولی کتاب الله و سنتی خبر واحد است. (علی اصغر رضوانی، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ص ۱۱۸-۱۱۴)

۲. هیچ مانعی ندارد که هر دو دسته روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده باشد، زیرا همانطور که اهل بیت عصمت نقش مرجعیت دینی پس از پیامبر را دارند، سنت آن حضرت نیز یکی از منابع مهم دینی است و برای همگان حجت است. بنابراین چنین روایاتی معارض یکدیگر نیستند؛ بلکه کاملاً با یکدیگر هماهنگ و همخوان اند. اعتبار سنت پیامبر و دیگر معصومین در کنار قرآن به عنوان بیانگر و تفسیرکننده کتاب الهی همان چیزی است که شیعه بر آن پای می فشرده و برای همه مسلمانان قابل اخذ و پیروی است.

اهل سنت و غدیر خم

با توجه به تواتر احادیث مرتبط به غدیر و نقل بسیار فراوان آن در منابع روایی، تاریخی، تفسیری و حتی ادبی فرق و مذاهب مختلف اسلامی جای هیچ گونه تردید در آن وجود ندارد. از همین رو غالب قریب به اتفاق اهل سنت نسبت به واقعه غدیر دیدگاه مثبتی داشته و به انکار آن نمی پردازند. آنچه آنان را گرفتار دشواری کرده است چگونگی توجیه و تفسیر آن براساس مبانی و پیش انگاره هایشان در باب امامت است. این مسأله باعث شده است که آنان به تکاپوهای سختی افتند و دست به دامان توجیهات گوناگون و متنوعی گردند. علیرغم همه این تکاپوها هنوز نتوانسته اند در برابر دلالت صریح و آشکار سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام توجیه خردپذیر و معقول دیگری ارائه کنند. این مسأله باعث شده است که بسیاری از عالمان سنی دلالت سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام و یا معنایی نزدیک آن را بپذیرند. برخی از این گروه عبارتند از: ۱. شمس الدین سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص ص ۱۸ ۲. کمال الدین ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل ص ۱۶. ۳. ابوعبدالله الشافعی در کفایه الطالب ص ۶۵۸ و...

در عین حال برخی از ایشان کوشیده اند در عین پذیرش چنین حالتی توجیهاتی ارائه کنند که با خلافت و پیشوایی دیگر خلفا نیز سازگار افتد. اینک به بیان پاره ای از مهم ترین و رایج ترین این توجیهات می پردازیم:

بیان افضلیت و برتری امام علی علیه السلام

برخی از معتزله مانند شیخ ابوالقاسم بلخی و ابن ابی الحدید بر آنند که مقصود پیامبر صرفاً بیان احق، افضل و سزاوارتر بودن حضرت علی علیه السلام برای حکومت است، نه نصب آن حضرت بر این منصب (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۶-۲۹۷)

نقد:

۱. تعبیری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم و در جاهای دیگر به کار برده اند به صراحت بر نصب آن حضرت بر امامت دلالت دارد. مثلاً:

- "من كنت مولاه فعلي مولاه؛ ان هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا" (الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۹) "همانا این شخص علیه السلام برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به او گوش فرا دهید و فرمانش را اجابت کنید."
- "یا علی انت الامام و الخلیفه بعدی" (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۴۲ و ۴۳) "ای علی! تو امام و جانشین پس از من هستی."
- "ان علیا امام اولیائی" (السید ابن طاووس الحسنى، التحصین، ص ۵۶۳) "علی امام دوستان من است."
- "امام من آمن بی"؛ "همانا تو پیشوای کسانی هستی که به من ایمان آورده اند."
- امثال این عبارات هرگز با چنین توجیهی سازگار نیست. جالب آن که ابن ابی الحدید خود به چنین مشکلی اشاره نموده و سرانجام می نویسد: "اصل نصوص بر ادعای شیعه ظاهر است" (همان، ج ۹، ص ۳۰۷).
۲. استناد امیرمؤمنان و دیگر ائمه و حضرت صدیقه طاهره و بزرگانی از صحابه چون سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و... به حادثه غدیر در مورد اثبات امامت و خلافت امام علی علیه السلام با برتری صرف و بدون نصب بر امامت سازگاری ندارد.
۳. امیرمؤمنان بارها از حق مسلم خویش در خلافت سخن گفته و از غضب آن توسط دیگران به درگاه الهی شکایت برده است. (نهج البلاغه، خ ۳ و ۷۴) چنین چیزی در صورتی صحیح می نماید که آن حضرت بر خلافت نصب گردیده باشند.
۴. امامت مرجعیت دینی است، نه صرف رهبری سیاسی که بتوان آن را به هر کسی واگذار نمود، بلکه نیاز به ویژگی ها و شرایط خاص خود دارد که تشخیص و تعیین آن جز از جانب مرجعی الهی امکان پذیر نیست. این ویژگی امامت با صرف بیان برتری بدون تعیین سازگاری ندارد.
۵. اسلام و شایسته سالاری؛ یکی از ارکان مهم در اندیشه اسلامی شایسته سالاری است. روایات شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:
- "کسی که کاری از امور مسلمانان را بر عهده گیرد..." (الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱) یا "کسی که کاری از امور مسلمانان را بر عهده کسی گذارد در صورتی که می داند فرد مناسب تری برای آن وجود دارد، که به کتاب خدا و سنت پیامبر داننا تر است، به خدا و رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است". (همان)
- بنابراین حتی اگر حدیث غدیر صرفا به برتری امیرمؤمنان دلالت داشته باشد، به استناد این حدیث پیشگامی دیگران در امامت و خلافت و هم سپردن امر امامت به دیگران خیانت به خدا و رسول و امت اسلامی است.
۶. احادیث تفسیرکننده؛ چنان که گذشت پیامبر خود به توضیح مراد خویش از چگونگی ولایت امیرمؤمنان پرداخته اند با وجود آن هر گونه تفسیر و تاویل دیگری از کلام پیامبر ناموجه و در اصطلاح اجتهاد در مقابل نص است، نه فهم و استنباط از آن.
- کاندیداتوری خلافت**
- گمانه دیگر آن است که مقصود پیامبر در واقعه غدیر خم معرفی امیرمؤمنان به عنوان کاندیدای مورد حمایت و علاقه آن حضرت است و لاجرم مسأله بار حقوقی و الزام شرعی ندارد. بنابراین دست دیگران برای کاندیدا شدن باز است و مردم نیز در گزینش یا عدم گزینش امام علی علیه السلام برای خلافت آزادند و کنار گذاشتن ایشان هیچ منع شرعی ندارد.
- نقد:**
۱. اشکالاتی که بر انگاره پیشین وارد بود بر این گمانه نیز وارد است و هرگز نمی توان ظهور قاطع کلام پیامبر را بر صرف کاندیداتوری فاقد الزام شرعی تفسیر کرد. اگر مقصود پیامبر صرف اعلام کاندیدای مورد علاقه خود بود، استناد به اولویت شرعی خود و تقدم شرعی حکم خویش بر تصمیمات اشخاص در امور خود، و قرین سازی ولایت امیرمؤمنان بر چنین ولایت و اولییتی که از ولایت الهی مایه گرفته است بی جا بود.
۲. حوادثی که در حاشیه واقعه غدیر رخ داده است با کاندیداتوری صرف سازگار نیست، از جمله این حوادث مسأله حارث بن نعمان فهری است. آیا معرفی یک کاندیدا بدون نصب بر امامت و ولایت به معنای سروری بخشیدن و موجب طلب مرگ می شود؟ در چنین صورتی شخص می تواند به دیگری رأی دهد و از کاندیدای دیگر حمایت کنند. این مسأله و تصریح فرد یاد شده در گفتگو با پیامبر که پسر عموی خود را بر ما سروری و برتری دادی به خوبی نشان می دهد که فهم عمومی از این جریان نصب به امامت بوده است. افزون بر آن در هیچ موردی پیامبر چنین فهمی را تخطئه نکرده، بلکه آن را تقریر و تثبیت کرده اند.
۳. به فرض ابتدا پیامبر امیرمؤمنان را به عنوان کاندیدای خلافت معرفی کرده باشند، لیکن در پی این رخداد بیعت با آن حضرت انجام گرفت و از جمله کسانی که در این بیعت شرکت آشکار نمودند خلفای ثلاث بودند که ضمن بیعت به آن حضرت تبریک گفتند. بنابراین با وجود بیعت عمومی کاندیداتوری به انتخاب رسمی تبدیل شده و دارای الزام شرعی و اجتماعی شده است. لاجرم جانشینی بلافصل امام علی به این وسیله تثبیت گردیده و هر حرکتی در جهت خلافت آن باشد نقض بیعت با ولی و امام مشروع است و در منطق قرآن بغی تلقی می شود.